

## انگیزش اخلاقی بر اساس منشأ

مجید طیبی جبلی<sup>۱</sup>، محمد شکری<sup>۲</sup>، انشالله رحمتی<sup>۳</sup>

### چکیده

نوشتار پیش‌رو به واکاوی چیستی انگیزش اخلاقی و جایگاه آن در تبیین کنش اخلاقی می‌پردازد. با تمرکز بر تحلیل‌های فلسفی، بویژه از منظر اخلاق کانتی، نشان می‌دهیم که ارزش اخلاقی یک فعل نه در پیامدهای آن، بلکه در نیت فاعل و نوع انگیزش نهفته است. در این راستا، تمایز میان انگیزش‌های درونی و بیرونی بیان شده و بر نقش اراده نیک و احساس وظیفه در شکلگیری انگیزش اصیل اخلاقی تأکید می‌شود. همچنین، با بررسی نسبت میان عقل، احساس و اراده، به تحلیل ماهیت انگیزش اخلاقی و تفاوت‌های آن بر اساس منشأ پرداخته‌ایم. نتیجه پژوهش حاکی از آنست که انگیزش اخلاقی شرط ضروری برای اعتبار اخلاقی کنشها محسوب می‌شود؛ آنچه موجب یک عمل اخلاقی می‌شود، ممکن است بر مبنای منفعت شخصی باشد، یا بر اساس عمل به وظیفه اخلاقی. مقاله به

۲۷

۱. دانشجوی دکتری فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

majid.tayebijebeli@iaua.ac.ir

۲. استادیار گروه فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

mohammadsh@iaua.ac.ir

۳. استاد گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ a-rahmati.phia@iaua.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۳۰ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1404.16.2.2.8

مسئله فایده‌گرایی، خودگرایی و دگرگرایی که نوع انگیزش اخلاقی را تعیین میکنند نیز التفات دارد. همچنین، تفاوت بین فیلسوفان عقل‌گرا و تجربه‌گرا نیز مورد بحث قرار گرفته است؛ آنها بترتیب، منشأ محرک اخلاقی را عقل یا احساس دانسته‌اند. سرآمد فیلسوفان عقل‌گرا در این مبحث، کانت و سرآمد فیلسوفان تجربه‌گرا، دیوید هیوم است. ما برغم تفاوت‌های دیدگاهشان، به نتیجه‌ی نظر داریم که هر دو دیدگاه را دربرمیگیرد.

**کلیدواژگان:** انگیزش اخلاقی، عقلانیت، احساس، ارزش اخلاقی، منفعت.

\* \* \*

## مقدمه

پرسش‌های مربوط به امکان و ماهیت انگیزش اخلاقی<sup>۱</sup> جایگاهی مهم در تاریخچه فلسفه اخلاق دارد. فیلسوفان در مورد نقشی که پژوهش‌های مبتنی بر انگیزه باید در باب موضوع گسترده‌تر نظریه اخلاقی ایفا کنند، اتفاق نظر ندارند. این اختلاف نظر صرفاً از آن جهت است که آیا انگیزه اخلاقی لزوماً برانگیزاننده است یا خیر؟ درونی‌گرایان که بر انگیزه‌های درونی تأکید دارند، به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهند، درحالی‌که بیرونی‌گرایان، که نقش عوامل خارجی را پررنگتر میدانند، پاسخشان منفی است. مخالفت میان بیرونی‌گرایان و درونی‌گرایان نشان‌دهنده تفاوتی اساسی در نوع فهم آنان از موضوع اخلاق است.

انگیزش اخلاقی به دلایل و محرکه‌هایی اشاره دارد که افراد را به انجام اعمال اخلاقی (مانند کمک به دیگران، رعایت عدالت یا پایبندی به اصول اخلاقی) سوق می‌دهند. بررسی انگیزش اخلاقی بر اساس منشأ آن به تحلیل ریشه‌ها و منابع این انگیزه‌ها می‌پردازد. پیشروان بررسی انگیزه بعنوان یک محرک اخلاقی، کانت و هیوم هستند. آنها تفاوت بنیادین در دیدگاه خود دارند که اصل این تفاوت به منشأ انگیزه باز میگردد. برای توضیح این

۲۸

1. Moral Motivation

موضوع، ابتدا به تعریف مفهوم انگیزش اخلاقی میپردازیم. انگیزش اخلاقی به نیروهای درونی یا بیرونی‌یی اشاره دارد که فرد را به انجام عملی هدایت میکنند که از نظر اخلاقی درست یا ارزشمند تلقی میشود. این انگیزه‌ها ممکن است از احساس وظیفه، همدلی، عقلانیت، عواطف یا حتی منافع شخصی ناشی شوند.

منشأهای انگیزش اخلاقی را میتوان از منظرهای مختلف فلسفی، روان‌شناختی و اجتماعی واکاوی کرد. عامل عقلانی از منابع اصلی انگیزه است. برخی فیلسوفان، بویژه ایمانوئل کانت، بر این باورند که انگیزش اخلاقی از عقل نشئت میگیرد. طبق دیدگاه او، افراد بموجب عقل به قوانین اخلاقی (مانند اصل کلیت‌پذیری یا دستور قاطع) میرسند و از روی احترام به این قوانین عمل میکنند. عامل اصلی دیگر، عواطف است. انگیزش اخلاقی میتواند از عواطفی مانند همدلی، همدردی، شرم یا احساس گناه ناشی شود؛ همدلی یا توانایی درک رنج دیگران، فرد را به کمک به آنها ترغیب میکند و احساساتی مانند شرم یا گناه، میتوانند فرد را از انجام اعمال غیراخلاقی بازدارند. این دیدگاه نزد فیلسوفانی همچون هیوم بچشم میخورد. همچنین انگیزش اخلاقی ممکن است متأثر از منافع شخصی یا تمایل به کسب لذت، پاداش یا اجتناب از مجازات باشد. این دیدگاه در خودگرایی روان‌شناختی و خودگرایی اخلاقی مطرح است. فرد بدلائیل خودخواهانه (مانند کسب شهرت، رضایت یا پاداش اجتماعی) عمل اخلاقی انجام میدهد. سرچشمه‌های دیگری همچون زیستی-تکاملی، اجتماعی-فرهنگی و دینی-متافیزیکی نیز برای انگیزه فعل اخلاقی ذکر شده که در این نوشتار مورد بحث ما نیست.

ناگفته نماند که پرسشهایی مهم درمورد محتوای انگیزه‌های اخلاقی وجود دارد. یک نظریه اخلاقی باید این موضوع را تبیین کند که افراد اغلب به انجام عمل درست برانگیخته میشوند. فیلسوفان انگیزش اخلاقی را بر اساس منفعت شخصی<sup>۱</sup>، همدردی<sup>۲</sup> و تلاش بیشتر به انجام عمل طبق اصول اخلاقی توضیح داده‌اند. اما هر کدام از این رویکردها با چالشهایی دشوار مواجهند. آیا انگیزه‌های خودگرایانه میتوانند ویژگی متمایز انگیزش اخلاقی را نشان

1. self-interested
2. sympathy



دهند؟ آیا همدردی بیطرفانه میتواند با یک نظام واقع‌گرایانه از غایات بشر جمع شود؟ آیا میتوان اصل اخلاقی را بر اساس انگیزه‌های طبیعی تحلیل کرد؟ برای پاسخ به پرسشهای فوق، جوانبی گوناگون از موضوع انگیزه‌های اخلاقی را مورد بررسی قرار خواهیم داد: ۱) درونی‌گرایی<sup>۱</sup> و بیرونی‌گرایی<sup>۲</sup>؛ ۲) عقل<sup>۳</sup> و میل<sup>۴</sup>؛ ۳) تبیین<sup>۵</sup> و توجیه<sup>۶</sup>؛ ۴) خودگرایی<sup>۷</sup> و نفع شخصی<sup>۸</sup>؛ ۵) دگرگرایی<sup>۸</sup> و همدردی<sup>۶</sup>؛ ۶) انگیزه‌های وابسته به اصل<sup>۹</sup>.

## ۱. درون‌گرایی و برون‌گرایی

درونی‌گرایی به گرایش فرد به تمرکز بر دنیای درونی خود، شامل افکار، احساسات، تأملات و شهود شخصی اشاره دارد. در فلسفه اخلاق، این ویژگی میتواند به رویکردی مرتبط باشد که در آن فرد ارزشها و اصول اخلاقی را از طریق خوداندیشی، تأمل درونی یا استدلال شخصی تعیین میکند. افراد درون‌گرا ممکن است در مواجهه با معضلات اخلاقی به شهود یا وجدان درونی خود اولویت دهند و کمتر تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی یا آراء دیگران قرار گیرند. در واقع، درون‌گرایی به این معناست که ملاحظات اخلاقی برای آن دسته از افرادی که آن را قبول دارند، برانگیزاننده است. متداولترین نسخه این موضوع، این ادعاست که پذیرش صادقانه یک قضاوت اخلاقی دلالت بر این دارد که شخصی آن را میپذیرد و انگیزه‌هایی - نه لزوماً اساسی - برای تبعیت از آن قضاوت را دارد.

در مقابل، بیرونی‌گرایی به گرایش فرد به تمرکز بر دنیای بیرونی، از جمله تعاملات اجتماعی، هنجارهای فرهنگی و تأثیرات محیطی اشاره دارد. در فلسفه اخلاق، این ویژگی

1. internalism
2. externalism
3. reason
4. desire
5. explanation
6. justification
7. egoism
8. altruism
9. principled-dependent motives

میتواند به رویکردی مرتبط باشد که در آن فرد ارزشها و هنجارهای اخلاقی را از طریق تعامل با جامعه، گروه یا فرهنگ خود استخراج میکند. افراد برون‌گرا ممکن است در تصمیم‌گیریهای اخلاقی به بازخوردهای اجتماعی، انتظارات فرهنگی یا نتایج ملموس در جهان خارجی توجهی بیشتر نشان دهند. برون‌گرایان بر این امر تأکید میکنند که ممکن است شخصی یک حکم اخلاقی را صادقانه بپذیرد ولی هیچگونه انگیزه‌یی متناظر با آن نداشته باشد. بر اساس این دیدگاه، پرسشهای روان‌شناسانه‌ی مربوط به انگیزش، از مسائل مربوط به درستی قضاوت‌های اخلاقی یا ماهیت و ساختار حقایق اخلاقی متمایزند (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۹۶: ۴۵-۴۷).

اگر بخواهیم به‌زبان ساده‌تر درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی را تعریف کنیم، باید بگوییم: درونی‌گرایی بر نیت و اراده‌ی فردی تأکید دارد، درحالی‌که بیرونی‌گرایی به پیامدها و تأثیرات اجتماعی کنشها توجه میکند. بهمین دلیل، میتوان کانت و هیوم را درونی‌گرا و جان استوارت میل و بنتام را برون‌گرا دانست و نظریه‌ی فضیلت‌گرایانه ارسطو را حد وسطی بین درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی قلمداد کرد.

دسته‌بندیهای درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی تنها در اواسط قرن بیستم مطرح شدند. اغلب نمیتوان این دسته‌بندیها را از یکدیگر تشخیص داد و این مسئله موجب سردرگمی درباره‌ی دامنه‌ی دقیق آنها میشود. کدام داوریهای اخلاقی قرار است بلحاظ انگیزشی تأثیرگذار باشند؟ چگونه باید انگیزه‌یی که حاضر است اما لزوماً تعیین‌کننده نیست را درک کرد؟ بنابراین، در بیشتر مواقع بسادگی نمیتوان فیلسوفان اخلاق را در قالب درون‌گرا یا برون‌گرا گنجانند.

با وجود این، دیوید هیوم احتمالاً یک دیدگاه درونی‌گرایانه را بیان میکند، زمانی که این ایده را در مرکز نظریه‌اش قرار میدهد که اخلاقیات هیجانانگیز را برمی‌انگیزند و کنشهایی را ایجاد میکنند یا مانع از کنشهایی میشوند (هیوم، ۱۳۹۹: ۵۷۱). کانت نیز در مابعدالطبیعه اخلاق، اراده‌ی نیک را تنها خیر مطلق میدانند و میگوید: «اراده‌ی نیک، نه بواسطه آنچه از آن ناشی میشود، بلکه بخاطر خود اراده، خیر است» (کانت، ۱۳۹۴: ۶۰). در این دیدگاه، ارزش اخلاقی یک کنش به نیت فاعل آن بستگی دارد، نه به

پیامدهای آن. این رویکرد با ویژگیهای درونگرایانه، مانند تأمل درونی و توجه به وجدان، همراستاست.

در مقابل، تمایز صریحی که جان استوارت میل بین برهان اصل فایده و ضمانت برای تبعیت از آن ایجاد میکند، موضعی برون‌گرایانه را نشان میدهد. بر همین اساس، این امکان وجود دارد که شخص یک اصل اخلاقی را بپذیرد، بدون اینکه هیچ تمایلی به انجام عمل مطابق با آن داشته باشد. از اینرو پرسش درباره حقیقت یک اصل اخلاقی باید بطور کامل از این مسئله روان‌شناسانه جدا شود که آیا و چگونه این اصل میتواند در برانگیختن افراد مؤثر واقع شود (میل، ۱۳۸۰: ۵۵-۶۰). همچنین بنتام میگوید: «طبیعت، بشر را تحت حاکمیت دو ارباب قرار داده: درد و لذت... تمام رفتار اخلاقی باید تابع این دو باشد» (بنتام، ۱۳۶۳: ۱۷). در این نظریه، ارزش اخلاقی کنشها بر اساس پیامدهای آنها، بویژه میزان لذت یا درد حاصل، سنجیده میشود. این رویکرد با ویژگیهای برون‌گرایانه، مانند توجه به تأثیرات اجتماعی و نتایج عملی، مطابقت دارد.

نوع دیگری را نیز باید در نظر گرفت که تعادل بین درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی است. ارسطو در اخلاق نیکو ماخوس فضیلت را بعنوان حد وسط بین افراط و تفریط تعریف میکند: «فضیلت حالت نفسانی است که در میانه افراط و تفریط قرار دارد و بوسیله عقل فرد خردمند تعیین میشود» (ارسطو، ۱۳۹۸: ۶۵). در این دیدگاه، هم نیت فاعل و هم پیامدهای کنش مورد توجه قرار میگیرند، و تعادلی بین درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی برقرار میشود. آنچه در جریان درونی‌گرایی و بیرونی‌گرایی مهم است، تفاوت میان نیت برای یک کنش و پیامدهای آن است. بنظر میرسد اگر کنشی با انگیزه اخلاقی خود فرد انجام شود، ذیل درونی‌گرایی، و اگر کنشی بر اساس جریان اجتماعی یا نتایجی که برای فرد دارد انجام شود، ذیل بیرونی‌گرایی قرار میگیرد. بنابراین مبنای انجام یک کنش بر اساس انگیزه‌های درونی یا بیرونی موجب تفاوت آن کنش اخلاقی خواهد شد.

۳۲

## ۲. عقل و میل

بحث «عقل و میل» در انگیزه‌های اخلاقی یکی از مباحث اساسی در فلسفه اخلاق است که به ریشه‌های درونی رفتارهای اخلاقی انسان میپردازد؛ یعنی اینکه آیا انسان



بر اساس عقل و شناخت درست از خوب و بد، دست به عمل اخلاقی میزند یا از روی میل، عاطفه و احساس است که دغدغه‌ی پیدا میکند. در مکاتب مختلف فلسفی پاسخهایی متفاوت به این پرسش داده شده است. در مکتب درون‌گرایی، درمورد اینکه تا چه حد پیامدهای انگیزشی عقل عملی عملاً گزینه‌های فلسفی ما را محدود میکند، اختلاف‌نظرهای بارزی دیده میشود. در یکسو، دیوید هیوم عقل را «بردهٔ عواطف» میدانست و معتقد بود عقل فقط میتواند راههایی برای رسیدن به اهدافی که از میل ناشی میشوند را پیشنهاد کند. در این رویکرد، انگیزه‌های اخلاقی از حس همدلی، شفقت، نفرت از ظلم و مانند آن سرچشمه میگیرند. او در رساله‌ای دربارهٔ طبیعت آدمی اذعان میکند که عقل بتنهایی نمیتواند محرک اعمال اخلاقی باشد و این عواطف و احساسات هستند که انسان را به عمل اخلاقی وا میدارند. همچنین میگوید: «عقل هرگز نمیتواند انگیزهٔ عمل باشد، بلکه فقط احساسات و عواطف هستند که انسان را به حرکت وامیدارند» (هیوم، ۱۳۹۹: ۱۲۰).

در سوی دیگر، پیروان کانت منکر این مسئله هستند که حقایق تجربی دربارهٔ مجموعه‌های انگیزشی ذهنی افراد، محدودیتهای قابل توجهی را بر محتوا یا نیروی هنجاری اصول اخلاقی اعمال میکند. کانت در کتاب مابعدالطبیعه اخلاق تأکید میکند که تنها اراده‌ی که از روی وظیفه و بر اساس عقل عملی عمل میکند، دارای ارزش اخلاقی است. او میگوید: ارادهٔ نیک تنها در صورتی اخلاقی است که از روی احترام به قانون اخلاقی و نه از روی میل یا علاقه عمل کند (کانت، ۱۳۹۴: ۲۰-۱۶). با توجه به اینکه کانت اخلاق را بر پایهٔ «عقل عملی محض» میسازد، باور دارد که زمانی یک عمل دارای ارزش اخلاقی است که صرفاً بر اساس وظیفه، نه از روی میل یا انگیزه‌های شخصی انجام شود. مثلاً اگر کسی به فقیر کمک کند چون حس ترحم دارد، از نظر کانت این عمل اخلاقی نیست، چون از «میل» نشئت گرفته نه از «وظیفهٔ عقلانی»؛ فقط وقتی این کار را انجام میدهیم که عقل میگوید: «تو باید کمک کنی»، حتی اگر میلی به انجام آن نداشته باشیم، آن وقت است که ارزش اخلاقی دارد (همانجا).

طرفداران کانت معتقدند هر نظریه‌یی در مورد عقل عملی باید پدیده<sup>۱</sup> انگیزش غیرعقلانی را نیز در نظر بگیرد. این مسئله در اصل همان آکراسیا<sup>۲</sup> است که نمیتوان براحتی از آن گذشت. اکراسیا واژه‌یی یونانی بمعنای «بیقدرتی در برابر میل» یا «ضعف اراده» است. این مفهوم در فلسفه اخلاق به وضعیتی اشاره دارد که در آن فرد با اینکه میداند یک عمل خاص نادرست یا غیرعقلانی است، باز هم آن را انجام میدهد. بعبارت ساده‌تر، آکراسیا زمانی رخ میدهد که انسان تصمیم میگیرد چیزی را انجام دهد که بطور منطقی نمیخواهد یا نباید انجام دهد، اما میل یا احساسات او بر عقل و اراده‌اش غلبه میکند. برای مثال، فردی که بیماری قلبی دارد و میداند که باید رژیم غذایی خاصی داشته باشد، اما باز هم به خوردن غذاهای چرب ادامه میدهد، دچار انگیزش غیرعقلانی است. کریستین کرسگارد (Korsgaard, 1986) به این نکته اشاره کرده که ممکن است نتوانیم در راستای رسیدن به هدفی که ارزشمند است اقدامات لازم را انجام دهیم. این اصل که باید یک راه ضروری برای رسیدن به هدفمان پیدا کنیم، موجب برانگیخته شدن انگیزه نخواهد شد، بلکه فقط عقلانی بودن آن است که موجب برانگیخته شدن انگیزه میشود. اگر گفته‌ او درست باشد، آنگاه از این حقیقت که یک فاعل، فاقد انگیزه تجربی برای تبعیت از یک اصل خاص است، میتوان نتیجه گرفت که این اصل برای فاعل لازم‌الاجراء است؛ چراکه ممکن است او یک فاعل با کنش غیرعقلانی باشد؛ اگرچه برای اینکه تصمیم بگیریم که این امر در اینجا صدق میکند یا خیر، نیاز داریم محتوای اصول عقل عملی را بشیوه‌یی تعیین کنیم که تحت تأثیر حقایق پیشین مربوط به انگیزه‌های افراد قرار نگیرد.

در این بحث، یک پرسش مهم مربوط به نقش امیال در تبیین انگیزه وجود دارد. مقاومت هیومی در برابر ایده اصول عملی‌یی که ریشه در مجموعه‌های ذهنی افراد ندارد، از این ایده نشئت میگیرد که انگیزه اساساً یک جهتگیری غیرشناختی در برابر جهان است. پیروان کانت از همه مشهورتر، توماس نیگل- میپذیرند که انگیزه همواره در بردارنده حالتی از میل است، اما تأکید میکنند که استدلال و تعقل در تطابق با اصول عملی، میتواند موجب برانگیختن امیال جدید شود، بطوریکه لازم نیست اعتبار چنین اصولی برای یک فاعل معین،

1. irrationality
2. akrasia

بوسیله عناصری که پیشاپیش در مجموعه انگیزشی ذهنی فاعل وجود دارد، محدود گردد (نیگل، ۱۳۹۵: ۱۱۲-۱۰۵).

بعضی از طرفداران هیوم، مانند مایکل اسلات، معتقدند عقل برده میل است. اسلات نظریه‌ی مبتنی بر زندگی فرد عامل را در زمینه اخلاق فضیلت ارائه می‌دهد که بر انگیزه‌های عاطفی (مانند میل به خیرخواهی) بعنوان پایه قضاوت‌های اخلاقی تأکید دارد. او عقل را ابزاری برای سازماندهی و اجرای امیال میداند، نه منبع مستقل اخلاق. از نظر وی میل اصلیت‌ترین انگیزه بشمار می‌رود. او معتقد است رفتارهای اخلاقی از میلیهای عاطفی‌ی مانند همدلی یا خیرخواهی ناشی میشوند، نه از استدلالهای عقلانی. بعنوان مثال، او مینویسد: «اخلاقی بودن یک عمل به انگیزه‌های درونی عامل بستگی دارد، نه به نتایج یا قوانین عقلانی» (Slote, 2001: p. 38). میل به کاهش رنج دیگران یا میل به اجتناب از احساس گناه، نمونه‌هایی از انگیزه‌هایی هستند که رفتار را هدایت میکنند. او امیال را ذاتاً رابطه‌مند میداند، زیرا به تعامل با دیگران وابسته‌اند، نه صرفاً خودخواهانه. در مقابل، عقل در این چارچوب، نقشی ابزاری دارد. مثلاً، اگر فردی میل به کمک به دیگران داشته باشد، عقل به او کمک میکند تا بهترین راه برای تحقق میل را پیدا کند (مانند انتخاب خیریه مناسب). اسلات بصراحت می‌گوید: «عقل بتنهایی نمیتواند انگیزه‌ی برای عمل ایجاد کند؛ این میلیها هستند که نیروی محرکه را فراهم میکنند» (Ibid., p. 41).

از این بحث نتیجه میشود که منشأ انگیزه بعنوان یک محرک اخلاقی، یا عقل است یا میل. اگر منشأ انگیزه عقلانی باشد، پیامدهای آن دیگر مد نظر نخواهد بود؛ عبارت دیگر، عمل اخلاقی از آن جهت که اخلاقی است، انگیزه انجام یک کنش خواهد بود. یک عمل اخلاقی باید بر اساس وظیفه انجام شود، چراکه عمل مبتنی بر وظیفه بیقید و شرط و جدا از هر گونه منفعت شخصی انجام میشود؛ اما عملی که منشأ انگیزه آن بر اساس میل و بدور از هر گونه استدلال باشد، نشان میدهد که امیال و عواطف چگونه میتوانند محرک انجام یک عمل اخلاقی باشند. عقل به ما کمک میکند ابزار رسیدن به اهدافمان را بیابیم، اما این امیال هستند که ما را به عمل وا میدارند. میل به خیر دیگران (مانند همدردی یا دلسوزی) یا میل به اجتناب از احساس گناه و شرم، میتواند انگیزه‌ی برای رفتارهای اخلاقی باشد.

### ۳. تبیین و توجیه

نمی‌توان انکار کرد که گرایش پاسخ به اصول اخلاقی، بطوری قابل ملاحظه در روند طبیعی رشد روان‌شناختی بشر برانگیخته و تقویت می‌شود. همچنین، استدلال‌های اخلاقی اغلب از اهمیت بالایی در ارزیابی‌های عملی افراد برخوردارند که آنها را به انجام اقدامات قابل توجهی برای دوری از هر گونه اشتباه وادار می‌سازد. بنظر می‌رسد برای انگیزش اخلاقی تبیینی وجود دارد که به تحلیل این موضوع می‌پردازد که چرا افراد انگیزه دارند بر اساس قضاوت‌های اخلاقی خود عمل کنند. این تحلیل معمولاً در حوزه‌های روان‌شناسی اخلاق، متاخلاق یا اخلاق توصیفی مطرح می‌شود و شامل موارد زیر است:

عوامل روان‌شناختی: مانند احساس گناه، همدلی یا میل به تأیید اجتماعی. برای مثال، چرا فردی برای کمک به شخصی، نیازمند انگیزه است؟ ممکن است بدلیل همدلی یا ترس از سرزنش اجتماعی باشد.

عوامل تکاملی: انگیزه‌های اخلاقی (مانند همکاری یا نوع‌دوستی) ممکن است نتیجه سازگاری‌های زیستی برای بقای گروه باشد.

عوامل اجتماعی و فرهنگی: هنجارهای اجتماعی یا آموزش‌های فرهنگی می‌توانند انگیزه‌های اخلاقی را شکل دهند.

تبیین در انگیزش اخلاقی دارای این ویژگی‌هاست: تمرکز بر علت یا سازوکارهای انگیزش (مانند احساسها، عاداتها یا فشارهای اجتماعی)؛ توصیف واقعیتها بدون مداخله هر گونه قضاوت هنجاری؛ مرتبط بودن با رویکردهای تجربی (مانند مطالعات روان-شناختی یا عصبی). در این مثال که «چرا یک فرد از دزدی کردن خودداری میکند؟» امکان دارد تبیین به تربیت او (مانند آموزش ارزش صداقت) یا ترس از مجازات اشاره داشته باشد. این پاسخ به سازوکارهای روان‌شناختی یا اجتماعی نهفته در پس رفتار فرد می‌پردازد (Sinnott, 2008: pp. 50-56).

از طرف دیگر، توجیه در انگیزش اخلاقی به این موضوع پرداخته است که چرا افراد باید انگیزه داشته باشند بر اساس قضاوت‌های اخلاقی خود عمل کنند؟ این موضوع در فرااخلاق و اخلاق هنجاری حائز اهمیت است و به رابطه بین عقلانیت و انگیزه اخلاقی می‌پردازد. در روند تکمیل این مبحث، توجیه در انگیزش اخلاقی نیز دارای این ویژگی‌هاست:

تمرکز بر دلیل هنجاری برای عمل بر اساس قضاوت‌های اخلاقی؛ تمرکز بر استدلال‌های عقلانی یا انسجام دادن به اصول اخلاقی؛ قابلیت ایجاد ارتباط بین عقلانیت و انگیزه. در اینجا در مثال «چرا باید از دزدی کردن خودداری کرد؟»، توجیه ممکن است بر اساس وظیفه‌گرایی، احترام به حقوق دیگران را یک وظیفه ذاتی در نظر بگیرد، یا بر اساس فایده‌گرایی، دزدی را عاملی بداند که موجب کاهش اعتماد اجتماعی میشود و به خیر کلی آسیب میزند. این استدلالها دلایل هنجاری برای انگیزه اخلاقی را ارائه میدهند (Ibid., pp. 140-146).

با توجه به آنچه گذشت، میتوان نتیجه گرفت که بین تبیین و توجیه در انگیزش اخلاقی تفاوت و تعامل وجود دارد. تفاوتشان در اینست که تبیین بدنبال علل واقعی انگیزه‌های اخلاقی است (مانند احساسها یا هنجارهای اخلاقی)، اما توجیه در پی دلایل عقلانی برای اینست که چرا باید انگیزه اخلاقی داشت؛ و تعامل بین این دو به این صورت است که تبیین میتواند به توجیه کمک کند.

#### ۴. خودگرایی و نفع شخصی

خودگرایی به نظریه‌یی اشاره دارد که طبق آن، فرد باید تنها نفع خود عمل کند و رفتارهای اخلاقی باید بر اساس منافع شخصی باشد. این نظریه به دو بخش تقسیم میشود: خودگرایی هنجاری<sup>۱</sup> که معتقد است افراد باید فقط نفع خود عمل کنند، و خودگرایی روان‌شناختی<sup>۲</sup> که مدعی است انسانها بطور ذاتی بدنبال منافع خود هستند و هیچ کاری را خالصانه یا بدون نفع شخصی انجام نمیدهند (Deigh, 2010: pp. 145-147; Cahn, 1997: pp. 101-103).

برخی از فیلسوفان به این نظریه نقدهایی وارد کردند. بعنوان مثال، آلن وود به این موضوع اشاره میکند که نظریه‌های اخلاقی مانند خودگرایی، بدلیل عدم قطعیت و ناتوانی در ارائه پایه‌یی محکم برای قضاوت‌های اخلاقی، قابل اعتماد نیستند. او معتقد است: «نظریه‌هایی مانند خودگرایی اخلاقی، که بر اساس تمایلات فردی عمل میکنند، نمیتوانند

۳۷

1. Normative Egoism
2. Psychological Egoism



طیبه جبلی، شکری، رحمتی؛ انگیزش اخلاقی بر اساس منشأ

بعنوان پایه‌یی برای اخلاق جهانی پذیرفته شوند، زیرا فاقد توجیه عقلانی برای همزیستی اجتماعی هستند» (Wood, 1991: p. 339).

اما تعداد بسیار کمی از فلاسفه وجود دارند که خودگرایی را یک نظریه روان‌شناختی در نظر میگیرند و بر اساس آن، داشتن انگیزه را بطور کلی بر مبنای نفع شخصی میپذیرند. این نظریه با این موضوع که گاهی انسانها بدون توجه به منافع شخصیشان عمل میکنند، مغایرت دارد. حتی زمانی که انگیزه‌های ما معطوف به نفع شخصیمان هستند، بنظر میرسد تعیین آنچه برای ما منفعت دارد، مستلزم یک هسته اصلی از دغدغه‌هایی است که بدور از هرگونه نفع شخصی است؛ این نکته‌یی است که جوزف باتلر بخوبی آن را تبیین میکند. او معتقد بود انسانها بطور طبیعی نه کاملاً خودگرا هستند و نه همیشه نوع‌دوست، بلکه در ذات خود ترکیبی از هر دو گرایش را دارند. باتلر بر این باور است که نوع‌دوستی بخشی از طبیعت انسان است و ما فقط از روی خودخواهی عمل نمیکنیم. او در نقد خودگرایی روان‌شناختی (که میگوید تمام رفتارهای انسان در نهایت خودخواهانه است) اظهار میدارد: ما شاهد هستیم که افراد واقعاً برای دیگران، بدون انگیزه نفع شخصی، کاری انجام میدهند. او مفهوم ضمیر اخلاقی را مطرح کرده و میگوید: وجدان، فراتر از تمایلات شخصی، ما را به خیرخواهی و رعایت حقوق دیگران هدایت میکند (Butler, 2018: pp. 26-30).

با وجود این، نفع شخصی بگونه‌یی انکارناپذیر الگویی قابل توجه از انگیزه است و این همان چیزی است که میتواند موجب دغدغه اخلاقی شود؛ فرض کنید پیروی از اصول اخلاقی به منفعت درازمدت هر فرد منجر میشود. پس برای انگیزه‌های اخلاقی‌یی که در جریان رشد روان‌شناختی ظاهر میشوند و نیز اهمیتی که ملاحظات اخلاقی در ارزیابیهای عملی دارند، تبیینی روشن میتوان ارائه کرد: این پدیده‌ها دغدغه طبیعی انسانها برای سعادت خودشان و کاربرد طبیعی عقل عملی برای این دغدغه را نشان میدهند. در نتیجه میتوان گفت: این تبیین از اخلاقیات دفاع میکند نه اینکه آن را تضعیف کند. کسانی که اخلاقیات را مبنای فعالیت‌هایشان قرار میدهند، از این طریق تا حد قابل‌قبولی به یکپارچگی و ثبات شخصیت دست می‌یابند، چراکه اخلاق نه تنها با دیگر منافع ما در تعارض نیست، بلکه شرط پیگیری مؤثر آنهاست.

۳۸



این راهبرد برای درک اخلاقیات که تا حد زیادی هابزی است، بر این ایده اتکا دارد که هر کدام از ما بمیزان قابل توجهی از وجود منافع عمومی خاص همچون صلح، امنیت و اعتماد بهره میبریم که حفظ آنها تنها در گرو پیروی از یک حاکمیت مرکزی است. هابز دوران‌دیشی<sup>۱</sup> را پیش‌بینی آینده بر اساس تجربه گذشته میدانست. از نظر او، انسانها با مشاهده نتایج اعمال گذشته خود و دیگران، بتدریج توانایی پیش‌بینی نتایج اعمالی که در آینده انجام میدهند را پیدا میکنند. دوران‌دیشی فضیلتی تجربی است نه فطری یا الهی؛ یعنی انسانها با زندگی کردن و تجربه کردن کم‌کم به دوران‌دیشی میرسند (Hobbes, 1968: p. 22). هابز بر این باور است که انسانها ذاتاً موجوداتی خودمحور و خودگرا هستند که در حالت طبیعی تنها بر اساس نفع شخصی خود عمل میکنند. از دیدگاه وی، در وضعیت طبیعی، هر فردی برای بقای خودش می‌جنگد و در نتیجه، رقابت، بی‌اعتمادی و خشونت بر روابط انسانی حاکم میشود. انسانها برای فرار از این وضعیت ناامن، یک قرارداد اجتماعی میندند و قدرت خود را به یک حاکم مرکزی واگذار میکنند. در نظریه اخلاقی هابز، مفهوم «خوب» و «بد» بر اساس نفع شخصی تعریف میشود: چیزی خوب است که به نفع فرد باشد و چیزی بد است که به زیان او باشد (Ibid., pp. 185-188).

مباحث پیرامون این راهبرد بسیار پیچیده‌اند، زیرا برآمده از پیشرفتهای مرتبط با نظریه انتخاب عقلانی<sup>۲</sup> هستند. انسانها در تصمیم‌گیریهایشان خود عقلانی عمل میکنند؛ یعنی برای هر انتخاب، هزینه‌ها و فایده‌های ممکن را میسنجند و بالاترین منفعت ممکن با کمترین هزینه را برمیگزینند. این نظریه فرض را بر این میگذارد که افراد: الف) هدفمندند؛ یعنی به دنبال دستیابی به اهداف یا خواسته‌های خود هستند؛ ب) گزینه‌های مختلف را ارزیابی میکنند؛ ج) بهترین گزینه را بر اساس نفع شخصی و مطلوبیت انتخاب میکنند.

اصل مهم در این نظریه آنست که انسان موجودی است که با محاسبه سود و زیان تصمیم میگیرد (Downs, 1975: pp. 6-8). البته هر چقدر هم که این نظریه پیچیده‌تر شود،

۳۹

1. prudence
2. rational choice theory



این راهبرد برای تبیین انگیزه‌ها کافی نخواهد بود؛ شاید در ظاهر نشان دهد که ما به چیزی شبیه هنجارهای اجتماعی نیازمندیم که ناظر بر اعمال ما باشند.

## ۵. دگرگرایی و همدردی

دگرگرایی بمعنی ترجیح دادن خیر و سعادت دیگران بر خیر و سعادت خود است. در این دیدگاه، فرد بنفع دیگران عمل میکند، حتی اگر این کار به ضرر خودش باشد. طرفداران دگرگرایی بر این باورند که دگرگرایی یک گرایش انگیزشی ذاتاً مفید و اخلاقاً مطلوب است که به ارتقای خیر دیگران میپردازد حتی اگر با منافع خود فرد در تضاد باشد (De Wispelaere, 2004). همدردی یعنی توانایی درک احساسات دیگران و واکنش احساسی مثبت نسبت به رنج یا شادی آنها. همدردی از دیدگاه هیوم یکی از پایه‌های مهم برای داوری اخلاقی است. او معتقد است «همدردی قوه‌یی است که بوسیله آن احساسات و عواطف دیگران را در خود حس میکنیم و از این راه در شادی و اندوه دیگران شریک میشویم» (هیوم، ۱۳۹۹: ۵۷۵). در اینجا لازم است برای درک بهتر مفهوم همدردی، تفاوت آن را با همدلی<sup>۱</sup> بیان کنیم.

همدردی توانایی شریک شدن در احساسات دیگران، بویژه درد و رنج آنهاست؛ یعنی احساس کردن رنج دیگران بشکل عاطفی. هیوم مینویسد: «همدردی قوه‌یی است که بدان وسیله احساسات دیگران را در خود تجربه میکنیم. این قوه موجب میشود که از رنج یا شادی دیگران متأثر شویم، گویی آن احساس در ماست» (همانجا). چالرز لارمور نیز در کتاب اخلاق مدرنیته به بررسی نقش احساسات در اخلاق مدرن میپردازد و استدلال میکند که عقل بنتهایی نمیتواند پایه اخلاق باشد، بلکه باید با احساسات ترکیب شود. او در بحث درباره «عقل عملی» اشاره میکند که درک دیگران نیازمند نوعی حساسیت عاطفی است که به احترام متقابل منجر میشود: «اخلاق مدرن باید ظرفیت ما برای فهم دلایل دیگران را، حتی زمانی که با آنها موافق نیستیم، برسمیت بشناسد» (Larmore, 1996: p. 44).

۴۰

1. empathy

همدلی بمعنای درک کردن احساسات، افکار یا وضعیت روانی دیگران، بدون لزوماً شریک شدن احساسی با آنهاست. در همدلی ما احساسات دیگران را میفهمیم، اما الزامی نیست که آنها را تجربه کنیم. کرین و ماتن در مورد همدلی مینویسند: «همدلی عبارتست از توانایی درک وضعیت روانی، نیازها و احساسات دیگران، بدون اینکه لزوماً خود را درگیر احساس مشابهی کنیم» (کرین و ماتن، ۱۳۹۵: ۱۳۷).

کانت بر خلاف هیوم، اخلاق را امری صرفاً عقلانی میدانند. بعقیده او، ارزش اخلاقی یک عمل نه به احساسات، بلکه به نیت عمل عقلانی و انگیزه انجام وظیفه بستگی دارد. اخلاق از نظر کانت بر «امر مطلق»<sup>۱</sup> استوار است، یعنی باید چنان عمل کنیم که قاعده عمل ما بتواند قانون جهان شمول باشد. دگرگرایی از دیدگاه کانت به این صورت است که او با کمک به دیگران مخالفتی ندارد، اما معتقد است اگر این کمک صرفاً از روی احساسات انجام شود، فاقد ارزش اخلاقی است و تنها زمانی کمک به دیگران یا نوع دوستی ارزشمند است که از روی احترام به «قانون اخلاقی» و وظیفه انجام شود، نه از سر شفقت یا میل شخصی (کانت، ۱۳۹۹: ۶۰-۶۴). یک فاعل اخلاقی - در مقابل یک شخص خودخواه - دگرگراست، به این معنی که دارای برخی دغدغه‌های بیواسطه برای منافع دیگران است. افراد کمی وجود دارند که شاهد رنج انسانی باشند و تحت تأثیر قرار نگیرند.

بر این اساس، بسیاری در درک همدردی بعنوان نمونه ایده‌آل انگیزش اخلاقی، پیرو هیوم و شوپنهاور هستند. هیوم بر این باور است که همدردی، بعنوان یکی از ویژگی‌های طبیعی انسان، مبنای قضاوت‌های اخلاقی ماست. او میگوید: «هیچ خصلتی از طبیعت بشر هم فی‌نفسه و هم در اعمالش آنقدر شگفت‌انگیز نیست که همدردی است» (هیوم، ۱۳۹۹: ۵۷۵). از طرف دیگر، شوپنهاور همدردی را اساس اخلاق میدانند. به اعتقاد وی، همدردی یا بعبارت دقیقتر «شفقت»<sup>۲</sup>، یک انگیزه اخلاقی حقیقی برای رفتار اخلاقی است. در کتاب هنر همدردی میخوانیم: «همدردی یگانه انگیزه حقیقی اخلاق و حتی پایه اخلاق است. هر چند در اخلاق شوپنهاور مفاهیم اخلاقی دیگری نیز وجود

1. categorical imperative
2. compassion



دارد اما اصلیت‌ترین مفهوم همدردی است» (شوینهاور، ۱۳۹۶: ۸۳). همدردی واقعی بنحوی بارز جانب‌دارانه و بی‌قاعده است. برای نمونه، این موضوع دربارهٔ افرادی صدق میکند که شخص با آنها رابطهٔ صمیمی دارد، درحالی‌که اخلاقیات مستلزم بیطرفی در واکنش نشان دادن است. بنابراین، اینکه آیا اخلاقیات مرا ملزم میکند که به یک فرد مشخص کمک کنم یا خیر، نباید فقط مبتنی بر این باشد که آیا برحسب اتفاق او را میشناسم یا خیر، بلکه به فوریت داشتن درخواست دیگران نیز بستگی دارد. شیوهٔ درست مواجههٔ با این مسئله اینست که ما باید واکنشهای احساسی خود که بر اساس همدردی است را صرفاً به حال خود رها نکنیم، بلکه آنها را با تفکر بیطرفانه، بررسی و کنترل کنیم. عمل اخلاقی درست چیزی است که همدردی‌یی که بوسیلهٔ این تفکر بیطرفانه اصلاح شده است، فرد را بسوی موافقت با آن سوق میدهد.

گرچه این رویکرد کلی دربارهٔ انگیزش اخلاقی در معرض تفسیرهایی متفاوت قرار دارد، اما بطور سنتی با فایده‌گرایی در ارتباط است. در فلسفهٔ اخلاق، دو مفهوم «بیطرفی»<sup>۱</sup> و «فایده‌گرایی»<sup>۲</sup> نقشی مهم در تعیین معیارهای رفتار اخلاقی ایفا میکنند. بیطرفی در اخلاق بمعنای ارزیابی و قضاوت اخلاقی بدون در نظر گرفتن منافع شخصی، روابط نزدیک یا تمایلات فردی است. در این دیدگاه، هر فرد بطور مساوی و بدون تبعیض مورد توجه قرار میگیرد. بیطرفی تضمین میکند که همهٔ افراد با ملاحظهٔ اخلاقی برابر سنجیده شوند و منافع هیچکس بطور دلخواه بر دیگری ترجیح داده نشود. یک نظریهٔ اخلاقی بیطرف میکوشد با همهٔ افراد با ملاحظهٔ اخلاقی برابر رفتار کند، بگونه‌یی که بطور دلخواه منافع هیچکس بر دیگری مقدم شمرده نشود. بدین ترتیب انگیزه‌های دگرگرایانه را در چارچوب منسج اخلاقی قرار میدهد (De Wispelaere, 2004). از سوی دیگر، فایده‌گرایی نظریه‌یی در اخلاق است که بر اساس آن، درستی یا نادرستی یک عمل بر اساس میزان خوشبختی یا فایده‌یی که برای بیشترین افراد به‌همراه دارد، سنجیده میشود. میل در کتاب فایده‌گرایی مینویسد: «اصل فایده‌گرایی بر این اساس استوار است که اعمال بمیزانی درست هستند که تمایل به ترویج خوشبختی دارند، و بمیزانی نادرست هستند که تمایل به تولید بدبختی دارند» (میل، ۱۳۸۰: ۱۷).

۴۲

1. impartiality
2. Utilitarianism



رویکرد فایده‌گرایانه به یک برداشت بیطرفانه اخلاقی منجر میشود که طبق آن، الزامات اخلاقی یک شکل فارغ از فاعل، نه وابسته به فاعل، پیدا میکنند. منع اخلاقی معمول در مورد قتل را در نظر بگیرید. این را یک امر ضروری که وابسته به فاعل است در نظر گرفته‌اند که مرا از کشتن شخص دیگر منع میکند، حتی اگر از این طریق بتوانم از بسیاری از قتل‌های دیگر جلوگیری کنم. اما اینگونه ممانعت با توجه به تفکر بیطرفانه فایده‌گرایانه قابل قبول نیست. زمانی که همدردی زیر ذره‌بین تفکر بیطرفانه قرار بگیرد، فقط میتواند الزاماتی را تأیید کند که بلحاظ شکلی به فاعل ارتباطی ندارند و بنابراین قابلیت آن را دارند که هر فاعل دیگری نیز آنها را بپذیرد و بر اساس آنها عمل کند.

برخی از فیلسوفان معاصر دگرگرایی و فایده‌گرایی را دو امر وابسته بهم در نظر میگیرند که به خیر حداکثری منتج میشود. فیلسوفی مانند سینگر، دگرگرایی را عملی اخلاقی میداند که در آن فرد خیر دیگران را بدون توجه به نزدیکی جغرافیایی، عاطفی یا اجتماعی، در اولویت قرار میدهد. او یک فایده‌گرای نتیجه‌گراست که معتقد است باید منافع همه موجودات حساس را بطور برابر در نظر گرفت. در کتاب اخلاق عملی، او مینویسد: «فایده‌گرایی ما را ملزم میکند که به همان اندازه که به منافع خود اهمیت میدهیم، به منافع دیگران نیز اهمیت دهیم؛ مگر اینکه دلایل عقلانی برای تفاوت وجود داشته باشد» (Singer, 2011: p. 20). همچنین در کتاب بیشترین خیری که شما میتوانید انجام دهید توضیح میدهد که دگرگرایی مؤثر، فایده‌گرایی را از نظریه‌ی انتزاعی به عمل تبدیل میکند: «دگرگرایی مؤثر یعنی استفاده از منابع محدود برای ایجاد بیشترین خیر ممکن» (Idem., 2015: p. 12). برخلاف دگرگرایی عاطفی (مانند کمک به نزدیکان)، دگرگرایی سینگر عقلانی و بیطرف است و تعصب به خود یا گروه را رد میکند.

## ۶. انگیزه‌های وابسته به اصل

در فلسفه اخلاق کانت، «انگیزه‌های وابسته به اصل» به انگیزه‌هایی اطلاق میشود که از تعهد آگاهانه به اصول اخلاقی ناشی میشوند، نه از تمایلات شخصی یا پیامدهای

عمل. کانت معتقد است تنها زمانی یک عمل دارای ارزش اخلاقی است که از روی احترام به قانون اخلاقی انجام شود. او در کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، تأکید میکند: «اراده نیک تنها چیزی است که بدون قید و شرط به خیر منتهی میشود» (کانت، ۱۳۹۴: ۱۹). این بدان معناست که ارزش اخلاقی یک عمل نه به نتیجه آن، بلکه به نیت و انگیزه عامل بستگی دارد؛ بویژه، تنها زمانی یک عمل اخلاقی است که از روی «وظیفه» انجام شود، نه از روی تمایل یا منفعت شخصی. کانت برای تشخیص اوامر و قواعد اخلاقی، معیارهایی ارائه میدهد که یکی از آنها اصل تعمیم‌پذیری است. این اصل بیان میکند که فرد باید تنها بر اساس آن اصولی عمل کند که میتواند بخواهد آنها بصورت قانون کلی درآیند. این اصل بعنوان معیاری برای اخلاقی بودن یک عمل بکار میرود (همانجا).

کانت میان دو نوع انگیزه تمایز قائل میشود: انگیزه‌های غیراخلاقی (وابسته به میل یا منفعت)؛ اعمالی که فقط بخاطر نتیجه یا علاقه شخصی انجام میشوند، حتی اگر نتیجه‌یی خوب داشته باشند، فاقد ارزش اخلاقیند. انگیزه‌های اخلاقی (وابسته به اصل)؛ اعمالی که صرفاً از روی «احترام به قانون اخلاقی» انجام میشوند. این انگیزه‌ها همان چیزی هستند که کانت آنها را شایسته ارزش اخلاقی میدانند. او در همین راستا میگوید: «آنچه به عمل ارزش اخلاقی میبخشد، نه نتیجه آن، بلکه اصلی است که اراده بر آن مبتنی شده و احترام به آن اصل است» (همان: ۵۷).

بر اساس موضوع وظیفه و اصل اخلاقی، کانت معتقد است: «وظیفه عبارتست از ضرورت عملی که از روی احترام به قانون ناشی میشود» (همان: ۴۸). مهمترین اصل اخلاقی او همین است: «چنان عمل کن که گویی قاعده کردار تو بتواند همزمان قانونی کلی برای همه باشد» (همان: ۷۰). این اصل معیار عقلانی برای داوری درباره اصول عملی است، و انگیزه‌یی که از پذیرش این اصل سرچشمه بگیرد اخلاقی است. شیوه‌های کانتی معمولاً دغدغه اخلاقی را به یک انگیزه مرتبه بالاتر برمیگردانند، نظیر دغدغه عمل کردن به شیوه‌هایی که تنها بوسیله اصول اخلاقی پیدا میشوند. از نظر کانت، منظور از انگیزه‌های مرتبه بالاتر، آن دسته از انگیزه‌هایی است که نه از میل، احساس

یا تمایل شخصی، بلکه از تعهد آگاهانه به اصل اخلاقی یا قانون عقلانی ناشی میشوند (همان: ۱۹). انگیزه‌هایی از این نوع، گاه اهداف مرتبه اول را در اختیار یک فاعل قرار می‌دهند، مثل زمانی که اصول اخلاقی مستلزم انجام عملی خاص هستند (مانند بر سر وعده خود ماندن).

مفهوم «اهداف مرتبه اول» به خواسته‌ها و اهدافی اشاره دارد که از تمایلات، نیازها یا علایق شخصی برمی‌آیند؛ مانند میل به شادی، موفقیت، ثروت یا آسایش. این اهداف بر خلاف «اهداف مرتبه دوم» که بر اساس اصول اخلاقی و عقلانی هستند - بتنهایی ارزش اخلاقی ندارند، مگر آنکه با اصول عقلانی هماهنگ شوند. اما زمانی که اصول اخلاقی به این شیوه الزامات را تحمیل نمیکنند، راه برای فاعلها بمنظور دنبال کردن اهداف مرتبه اولشان باز است، درحالیکه همزمان دغدغه اخلاقی مرتبه بالاترشان را برآورده میکنند. هیوم در اینباره معتقد است عقل تنها ابزار تحلیل و شناسایی وسایل برای رسیدن به اهداف است، اما انگیزه اصلی عمل از احساسات نشئت میگیرد. در اندیشه هیوم، اصول اخلاقی از تجربه‌های اجتماعی و احساسات مشترک (مانند حس خیرخواهی یا سودمندی) ناشی میشوند (هیوم، ۱۳۹۵: ۳۵-۴۰).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پس از بررسی جوانب گوناگون منشأ انگیزش اخلاقی، حال باید دید «آیا دلایل خودگرایانه میتوانند ویژگی متمایز انگیزش اخلاقی را نشان دهند؟» براساس آنچه درباره نظر کانت گفته شد، پاسخ قاطعانه «خیر» است؛ انگیزش اخلاقی ناب را باید از انگیزه‌های خودگرایانه زدود. اما مطابق با آنچه درباره نظر هیوم بیان شد، پاسخ «بله» مشروط است. شاید خودگرایی بعنوان نقطه آغاز عمل کند، اما معیار «اخلاقی بودن» یک عمل یا انگیزه، اینست که آن انگیزه خودگرایانه بتواند به یک «احساس عام‌پسند» تبدیل شود که از دیدگاه یک «ناظر بیطرف» نیز پسندیده و جایز باشد. از منظر بسیاری از فیلسوفان معاصر، پاسخ اینست که سؤال باید بار دیگر صورتبندی شود. شاید «خودگرایی» و «نوعدوستی» آنقدرها هم که در سنت کانتی-هیومی تصور میشد، در

۴۵



طیبی جبلی، شکری، رحمتی؛ انگیزش اخلاقی بر اساس منشأ

تضاد نباشند. در یک زندگی اخلاقی اصیل، منافع اصیل فرد (شکوفایی، وفادارماندن به نتیجه تحقیقاتش) میتواند توأم با دغدغه داشتن برای دیگران و اصول عقلانی باشد. بنابراین، ویژگی متمایز اخلاقی بودن افعال را شاید لزوماً نباید در «نفی خودگرایی» جست، بلکه باید در «عقلانی بودن»، «قابل دفاع بودن» و «همسو بودن با شکوفایی یک شخصیت اخلاقی یکپارچه» دید. این نوع تحلیل افقی روشنتر در برابر ما می‌گشاید تا نتیجه بگیریم که پاسخ به این پرسش، بطور کامل به تعریف ما از «ویژگی متمایزکننده» و چارچوب نظری بی که میپذیرد، بستگی دارد.

دربارهٔ اینکه «آیا همدلی بیطرفانه میتواند با یک نظام واقع‌گرایانه از غایات بشر جمع شود یا خیر؟» باید گفت که یک نظام اخلاقی کامل نمیتواند تنها بر عقلانیت سرد کانت یا عواطف خام هیوم تکیه کند. کانت «الزام عقلانی» را ارائه میدهد اما آن را از طبیعت انسانی جدا میکند؛ از طرف دیگر، هیوم «موتور عاطفی» را نشان میدهد که فاقد یک چارچوب عقلانی ساختارمند است. در اینجا میتوان یک راه‌حل میانه پیشنهاد کرد و آن اینکه، «همدلی بیطرفانه» و «یک نظام واقع‌گرایانه از غایات بشر»، دو رکن لازم و کافی برای انگیزش اخلاقی هستند؛ اولی نیروی محرکه را فراهم میکند و دومی، مقصد و مسیر نهایی را مشخص مینماید. بدین ترتیب، منشأ انگیزش اخلاقی، نه صرفاً عقل و نه فقط عاطفه، بلکه تعامل پویای بین عاطفهٔ پالایش یافته (همدردی بیطرفانه) و عقلانیت اخلاقی است که کمال طبیعت انسان خواهد بود و بر خلاف نظر کانت، در مقابل طبیعت او قرار ندارد.

سرانجام، باید این نکته را نیز روشن کرد که چگونه میتوان اصل اخلاقی را بر اساس انگیزه‌های طبیعی تحلیل نمود؟ انگیزه‌های طبیعی برای تبیین منشأ و کارکرد اخلاق ضروری هستند، اما برای توجیه اعتبار جهان‌شمول اصول اخلاقی کافی نیستند. بر اساس دیدگاه تجربی هیوم، اخلاق بدون انگیزه‌های طبیعی -مانند همدلی، نوع دوستی و حساسیت نسبت به رنج دیگران- فاقد نیروی محرکه است. این انگیزه‌ها توضیح میدهند که چرا اساساً اخلاق اهمیت دارد؛ و از سوی دیگر، اخلاق در چارچوب نظریه فضیلت در واقع پرورش و هدایت همین انگیزه‌های طبیعی در مسیر شکوفایی

انسان است. در مقابل، از دیدگاه عقل‌گرایی همچون کانت، انگیزه‌های طبیعی ذاتاً متغیر، شخصی و نسبی هستند و نمیتوانند مبنای الزام اخلاقی جهان‌شمول قرار گیرند. اگر اخلاق را صرفاً بر اساس انگیزه‌های طبیعی تحلیل کنیم، در دام نسبی‌گرایی اخلاقی خواهیم افتاد، چراکه این انگیزه‌ها در افراد و فرهنگ‌های مختلف، متفاوتند. البته اصل اخلاقی هنگامی به کمال میرسد که عقلانیت ساختاری و عاطفه محرکه را با هم تلفیق کند. انگیزه‌های طبیعی، ماده اولیه و نیروی محرکه اخلاق هستند، اما قالب‌بندی، سازگاری درونی و جهان‌شمولی اصول اخلاقی تنها از طریق عقلانیت عملی ممکن است. بنابراین، یک تبیین کامل از اخلاق باید هر دو بعد را در نظر بگیرد؛ هم ریشه در طبیعت انسان داشته باشد و هم با معیارهای عقلانی سازگار باشد.

## منابع

ارسطو (۱۳۹۸) اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.  
بنتام، جرمی (۱۳۶۳) مقدمه‌ای بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری، ترجمه محمدباقر حجتی، تهران: دانشگاه تهران.

دیلمی، احمد؛ آذربایجانی، مسعود (۱۳۹۶) فلسفه اخلاق، تهران: سمت.  
شوپنهاور، آرتور (۱۳۹۶) هنر همدردی، ترجمه علی عبداللهی، تهران: نشر مرکز.  
کانت، ایمانوئل (۱۳۹۴) بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق (گفتاری در حکمت کردار)، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، خوارزمی.

----- (۱۳۹۹) پایه‌گذاری مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.

کرین، اندرو؛ ماتن، دیرک (۱۳۹۵) اخلاق کاربردی، ترجمه عادل آذر، تهران: مهریان.

میل، جان استورات (۱۳۸۰) فایده‌گرایی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نی.

نیگل، توماس (۱۳۹۵) امکان دیگرگزینی، ترجمه جواد حیدری، تهران: نگاه معاصر.

هیوم، دیوید (۱۳۹۵) پژوهشی در باب اصول اخلاق، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نی.

----- (۱۳۹۹) رساله‌ای درباره طبیعت انسان، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: نی.

Butler, J. (2018). *Fifteen sermons preached at the Rolls chapel*. Gale ECCO publishing.

Cahn, S. M. (1997). *Ethics: history, theory & contemporary Issues*. Wordsworth Publishing.

Deigh, J. (2010). *An introduction to ethics*. Cambridge University Press.

- De Wispelaere, J. (2004). Altruism, impartiality and moral demands. *The ethics of Altruism*, pp. 9-33. in J. Seglow (ed.). London: Routledge.
- Downs, A. (1957). *An economic theory of democracy*. Harper & Row.
- Hobbes, T. (1968). *Leviathan*. Penguin Classics.
- Korsgaard, C. M. (1986). Skepticism about practical reason. *The Journal of Philosophy*, vol. 83, no. 11, pp. 5-25.
- Larmore, C. (1996). *The morals of modernity*. Cambridge University Press.
- Singer, P. (2011). *Practical ethics*. Cambridge University Press.
- (2015). *The Most good you can do: how effective altruism is changing ideas about living ethically*. Yale University Press.
- Sinnott, A. (2008). *Moral psychology: The Cognitive Science of Morality*. MIT Press.
- Slote, M. (2001). *Morals from motives*. Oxford University Press.
- Wood, A.W. (1991). Unsociable sociability: the anthropological basis of Kantian ethics. *Philosophical Topics*, vol. 19, no. 1, pp. 325-351.